

روش های علمی در نقد آثار ادبی

نقد نیز مانند هنر از تأثیر و نفوذ فلسفه بر کنار نیست. در دوسه قرن اخیر عقاید و آراء تازه ای که در فلسفه بیان شده است در نقادی راه های تازه گشوده است. هر یک از منتقدان بر حسب آراء و عقاید فلسفی خویش در نقد آثار ادبی شیوای خاص پیش گرفته اند و تحقیقات جالب کرده اند. بسیاری کوشیده اند روش های علمی و فلسفی را در نقد بکار برند و ازین راه نقادی را در خط سیر علوم بیندازند.

از آن میان طریقه کسانی که کوشیده اند آثار ادبی را بمثابه عوارض طبیعی تحت تحقیق و مطالعه در آورند بسیار جالب است. روش علوم طبیعی که تجربه و استقراء میباشد چنانکه معلوم است در مطالعات مربوط بعلم الحیاة نتایج مهم بیار آورده است اما جای تردید است که از بکار بردن این روش در مطالعه نمودهای هنری بتوان همان نتایج مهم را توقع داشت. کسانی مانند تن^(۱) که در صدد بوده اند نقدا بصورت تاریخ طبیعی اذهان و عقول در آورند هر چند ازین روش نتایج نیکو گرفته اند اما هدف انتقادات و اعتراضات موّجه نیز واقع شده اند.

در هر حال روش معمول در تحقیق علوم حیاتی را که عبارت از تشریح، طبقه بندی و سپس بیان حکم در باب موضوع است بعضی از منتقدان مانند برونه تیر^(۲) بیشتر پسندیده اند و در انتقاد آثار ادبی بکار داشته اند. درین مقاله، فقط در باب ارزش این روش در نقادی سخن گفته میشود و بحث و تحقیق در باب سایر روش ها بمقالات دیگر موکول می گردد.

درین روش نقد عبارت از تشریح، طبقه بندی، و اظهار حکم در باب موضوع است اما مراد از تشریح چیست؟ وقتی علمای طبیعی میخواهند تکامل و ترقی علوم طبیعی را بنحو اجمال بیان کنند میکنند که در طی قرن اخیر علوم طبیعی از مرحله ملاحظه و توصیف

طریقه علوم
طبیعی

در گذشته و در مرحله تشریح و تحلیل قدم نهاده است. همین نکته را نیز در باره نقادی میتوان گفت. در قدیم شرح و تفسیر يك اثر ادبی عبارت از توصیف آن و ایضاح موارد مبهم و در بعضی موارد احتجاج در باب پاره از مطالب آن بود. امروز نیز انتقاد يك اثر را از همین مرحله باید آغاز کرد. درست است که امروز دیگر، انتقادی که فقط بر معلومات کتاب شناسی، نحوی، لغوی و بدیعی متکی باشد اهمیت سابق را ندارد ولیکن باز مورد اعتنا و محل حاجت بشمار میآید. هنوز درین باسوادان ما کسانی که بتوانند یکی از متون قدیم را درست بخوانند عدد قلیلی بیش نیستند و از آنها کمتر کسانی هستند که بتوانند از يك متن قدیم، تمام معلومات و اطلاعاتی را که در مطاوی آن متن است بدرستی استنباط نمایند. اما منتقد امروز علاوه بر شرح و تفسیر متن که از قدیم متداول بوده است هدفهای دیگر نیز دارد. میخواهد رابطه متن مورد نظر را با تاریخ عمومی ادبیات تعیین کند. میخواهد به بیند که متن مورد نظر تا چه اندازه از قواعد و اصول فنی مربوط بدان متابعت کرده است. میخواهد تحقیق کند که متن مزبور با محیطی که در آن بوجود آمده است چگونه نسبت و ارتباطی دارد. میخواهد معلوم کند که متن مورد انتقاد با مؤلف آن و با اسلاف و معاصرین و اخلاف او چه نوع رابطه دارد. این است آنچه امروز از تشریح و تحلیل يك اثر مقصود است.

در مرحله اول که مراد از تشریح و تحلیل يك اثر، چنانکه نزد قدما متداول بوده است، عبارت از توصیف و ایضاح آن اثر میباشد، منتقد محتاج تسلط و تبخّر در فنون و علوم شتی میگردد. گذشته از فنون نحو و لغت و بلاغت بسا که احاطه بر مباحث علمی برای وی ضرورت مییابد. البته وقوف بر فنون ادب برای درك جمال فنی شعر لازم است. اما در بعضی موارد کافی بنظر نمیرسد. ممکن است کسی از تمام فنون ادب بدرستی آگاه باشد و با اینهمه شعر خاقانی و انوری یا گفته متنبی و معری را درك نکند. زیرا درك شعر خاقانی و انوری در بعضی موارد موقوف باطلاع از اصطلاحات و مسائل طب و نجوم و موسیقی و فلسفه طبیعی و الهی است و بدون وقوف بر آن مسائل نمی توان جمال فنی آن اشعار را دریافت. درست است که شاید حتی با در دست داشتن آن مقدمات تازه در بعضی از آن اشعار جمال فنی نمیتوان یافت اما در بسیاری از آنها فقط بمدد وقوف

و اطلاع بر مقدمات علمی میتوان جمال فنی را درک کرد. نیز برای دریافت صحیح شعر مُتنبّی اطلاع از فلسفه اخلاقی و برای درک شعر معرّی وقوف بر حکمت و کلام و اهواء و نحل لازم است. همه این علوم و فنون برای تشریح و تعلیل متون قدما باید در دایره نظر منتقد در آید. باین همه انتقادی که فقط مبتنی بر طریقه شرح و ایضاح باشد امروز کفایت نمیکند، و چنانکه پیش ازین گفته شد باید از آن گذشت و بمسائل و مباحث دیگر پرداخت.

این مسائل که غالباً طی دوسه قرن اخیر بانگه فلسفه مطرح شده است متعدد و گوناگون میباشد و جواب بآنهاست که روشها و مکتبهای انتقادی را مشخص میکند رابطه يك اثر ادبی بامبدع و موجود آن چیست؟ البته لازم نیست که همیشه بین این دو شباهت وجود داشته باشد. اشعار شاعران همواره مظهر سجایا و عواطف خاص آنها نیست قطعاتی را که ابوالقشایه در مذمت خست و طمع سروده است با طبیعت خود اوسازگار بنظر نمیآید و ابیاتی را که انوری در طی آنها قناعت و مناعت طبع را تعلیم می کند با آنچه از زندگی او روایت کرده اند مفاسدت ندارد. معذک تحقیق در نحوه ارتباط يك اثر باموجد آن اهمیت دارد. باید هم اثر را تشریح و تعلیل کرد هم موجود و مبدع آن را. موجود اثر که بوده است؟ کجا بوجود آمده است؟ در چه خانواده و نژادی بوده است؟ در کدام دوره زندگی میکرده است؟ تربیت او، خلق و خوی او، محیط معاشرت او و طرز معیشت او چگونه بوده است؟ کدام محرك، کدام احتیاج و کدام مقتضیات او را بابداع و ایجاد آن اثر واداشته است؟ البته بین يك اثر باموجد آن همیشه لازم نیست شباهت وجود داشته باشد اما در هر حال همانطور که ادبیات هر جامعه تصویر آن جامعه است هر اثر ادبی نیز صورت شاعر و نویسنده ای است که مبدع و موجود آن بوده است. منتهی این صورت همیشه در يك آینه مستوی تجلی ندارد. گاه نیز تفرع یا تحدب آینه موجب شده است که صورت شاعر یا نویسنده بزرگتر از آنچه واقعاً بوده است یا کوچکتر از آن جلوه نماید.

بعد از شاعر نوبت محیط او و معاصرین او میرسد. درست است که در هر اثر ادبی شاعر و نویسنده ای که آن اثر را ابداع کرده است سهم عمده و اهم را دارد اما نباید فراموش

کرد که در هر حال معاصران و معاشران او نیز همکاران مجهول و بی نام و نشان او محسوب میشوند. سهم و تأثیر کرنی (۱) در ایجاد منظومهٔ سمدی، (۲) البته زیاد است اما نمی توان انکار کرد که تأثیر ریشلیو (۳)، شاپلن (۴)، مره، نیز درین باب قابل ملاحظه است و علی الخصوص تأثیر ذوق و اندیشهٔ عامه که بر زغم مخالفان کرنی اثر او را مهم و ارزنده شناخته اند نیز کم نیست. در ایجاد مثنوی معنوی البته ذوق و قریحه و تبخّر و اطلاع مولانا اهم عوامل بشمار است اما ناچار سهم کسانی مانند حسام الدین چلبی و بهاء الدین ولد و سلطان شمس الدین تبریزی و صوفیان و مریدان بی نام و نشانی که این تعالیم را می پسندیده اند و بسا که حکایات و امثال و عقایدی که بطور شفاهی در محضر مولانا نقل میکرده اند در مثنوی منعکس شده است نیز درین اثر قابل ملاحظه میباشد. شاعر و نویسنده، آنطور که اقتضای محیط و زمانهٔ اوست فکر میکند و محیط و زمانه نیز با او در ابداع و ایجاد اثر همکار و شریک محسوب است. قرن هفتم که گلستان را پسندید چه زیبایی خاصی در آن مییافت؟ آنچه درین اثر مورد پسندش واقع شد چه بود؟ ذوق تنوع جوی سعدی بود؟ سبک و وحی و شوخی و تازه روئی سعدی بود؟ حاضر جوابی و شیرین سخنی و بذله گوئی او بود؟ برای جواب باین مسائل باید از تاریخ یاری جست، باید آداب و رسوم و عادات و تفریحات و غمها و شادبها و حوادث آن دوره را درک کرد. اما آثار ادبی فقط با موجود خود و با محیط عصر او مربوط نیستند بلکه با تمام آناری که از همان نوع در سابق بوجود آمده است نیز مرتبط می باشند. آیا گلستان سمدی تقلید گونه ای از یک اثر گذشته نیست؟ و آیا مطالعه آناری از خواجه انصاری یا کتبی از قبیل مقامات حمیدی و حریری، سعدی را بفکر تصنیف این کتاب نینداخته است؟ شك نیست که امیر خسرو دهلوی، عبدالرحمن جامی، هانفی خر جردی و مکتبی شیرازی وقتی منظومه های خویش را میسروده اند تا اندازه زیادی تحت تأثیر مطالعه آثار نظامی بوده اند. قطعی است که بسیاری از گویندگان و نویسندگان از تأثیر و نفوذ اسلاف و متقدمان بر کنار نبوده اند و بسا که کوشیده اند بشیوه آنها سخن گویند. در آن میان بعضی بیشتر توفیق یافته اند و بعضی کمتر عدا می نیز هیچ توفیق نیافته اند. بدینگونه هر اثر ادبی، با آناری از همان نوع، که بگذشته

مربوط باشد وابسته است.

لیکن يك اثر ادبی فقط بیان افکار و احوال و نویسندۀ آن و یا معرف زمان حیات او و جامعه معاصر او نیست. بلکه نیز يك مرحله از تکامل و تحوّل نوع خاصی که اثر از آن نوع است محسوب میشود. درینجاست که منتقد وظیفه دارد که جای هر اثر را در خط سیر تکامل و تطور نوعی که آن اثر بدان تعلق دارد مشخص نماید. در حقیقت همانقدر که تشریح و تعلیل متن يك اثر برای شناسائی آن لازم است تحقیق در گذشته نوع آن اثر و مطالعه در تأثیر و نفوذی که آن اثر در سلسله آثار متشابه بعد از خود داشته است نیز لازم و مهم است. باید تحقیق کرد که آیا آن اثر از اثر دیگر تقلید نشاء است و آیا آثار دیگری نیز بتقلید از آن بوجود نیامده است؟

حتی در بعضی موارد باید از حدود و ثغور ادبیات قومی و ملی تجاوز کرد. افکار خیام و حافظ البته معرف خود آنها و محیط و تربیت و خلق و خوی آنهاست اما شاید بتوان گفت که آن افکار از تأثیر تعالیم و آراء کسانی مانند ابونواس و ابوالعلاء معری خالی نیست. آیا دیوان شرقی کوتاه و اشعار فیتزجرالد^(۱) اگر خیام و حافظ نبودند ممکن بود وجود پیدا کنند؟ داستان شب هزار و دوم اثر ادگار آلن پو^(۲) و داستان «لاله رخ»^(۳) اثر تامس مور^(۴)، در عین آنکه زیر نقاب شرقی عواطف و آراء نویسندگان غربی را مستور می دارند بی آنکه نفوذ و تأثیر قابل ملاحظه ای از آثار ایرانی پذیرفته باشند ممکن نبود بوجود آمده باشند. اگر کلیله و دمنه از هندی بپهلوی ترجمه نشده بود شاید زبان ما امروز از مرزبان نامه محروم مانده بود و اگر اروپا حافظ را نشناخته بود شاید «دیوان شرقی» کوتاه زینت بخش ادبیات آلمان نمی گشت. ازینجاست که يك اثر ادبی با ادبیات جهانی ارتباط حاصل میکند و وظیفه منتقد را در کار تشریح و تعلیل دشوارتر میکند. ناتمام